

## ساحات معرفت‌شناختی زبان و سبک‌های زندگی در سنت غربی و اسلامی

مهدی خبازی کناری<sup>۱</sup>، فرزاد بالو<sup>۲</sup>

### چکیده

این مقاله بر این قیاس استوار است: «مقدمه اول: شناخت با سبک‌های زندگی متناظر است. مقدمه دوم: زبان با شناخت متناظر است. نتیجه: زبان با سبک‌های زندگی متناظر است». مقدمه اول ناظر به این فرض است که سبک‌ها و صورت‌های زندگی بر معرفت‌شناسی مختص به خود مبتنی هستند. مقدمه دوم مسئله دیرینه‌ای را مطرح می‌کند که فیلسوفان، زبان‌شناسان و منطق‌دانان، از سوفسطاییان تا پساساختارگرایان به تأمل در این باره پرداخته‌اند که: نسبت زبان و شناخت چیست؟ آیا آنها در ساحت تحقق، امری واحدند یا منفک از هم‌اند؟ اگر منفک هستند، کدامیک بر دیگری مقدم است؟ نتیجه قیاس هم به این مطلب اشاره دارد که اولاً، ساختارهای زبانی گوناگونی وجود دارد. ثانیاً، این ساختارهای متنوع زبانی، سبک‌های متکثر زندگی را نیز رقم خواهد زد. این امر، هم به لحاظ نظری و مفهومی و هم به لحاظ تاریخی و اجتماعی در سنت غربی و اسلامی تحقق یافته است. نگارندگان این مقاله برای تبیین و اثبات مقدمات و نتیجه قیاس یادشده، از ساختارهای مفهومی و عینی هر دو سنت بهره برده‌اند.

واژگان کلیدی: سبک زندگی، زبان، اندیشه، سنت غربی و اسلامی

mkenari@yahoo.com

■ استادیار و عضو هیئت علمی گروه علوم تربیتی دانشگاه مازندران

■ استادیار و عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران

farzad-baloo@yahoo.com



## مقدمه

### بیان مسئله

«سبک»، مفهومی عام است که در حوزه‌های مختلف قابل بحث است و می‌توان آن را در طبقه‌بندی ساختارهای مختلف فکری، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ادبی و هنری به‌کار برد. یکی از این حوزه‌ها، در طبقه‌بندی ساختارهای گوناگون زندگی است. اصطلاح «سبک زندگی» به‌طور مشخص برای نخستین بار از سوی آلفرد آدلر، روان‌شناس اتریشی به‌کار رفت و ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی نیز به‌گونه‌ای از آن در تبیین‌های خود استفاده کرد. برای تبیین بهتر مسئله سبک زندگی، شایسته است با روش کانتی ابتدا پرسش از ماهیت و همچنین شرایط و چگونگی امکان تحقق سبک زندگی را مطرح کنیم: آیا ما با یک‌گونه سبک زندگی مواجه هستیم یا با سبک‌های گوناگون زندگی؟

صرف‌نظر از به‌کارگیری خود اصطلاح سبک زندگی، این مفهوم در قالب مفاهیم دیگری همچون روش‌ها و صورت‌های زندگی از دیرباز مسئله مورد تأمل اندیشمندان و فیلسوفان بوده است. بنابراین، به‌لحاظ محتوا و درون‌مایه، پژوهش درباره سبک زندگی امری بدیع نیست. همواره اندیشمندان از دو وجه به‌طور عام سبک زندگی انسان را بررسی کرده‌اند: اول سبک زندگی فردی انسان و دومی سبک اجتماعی او. البته هریک از اینها در ارتباطی تنگاتنگ با هم قرار دارند. به‌روشنی می‌توان دریافت که سبک زندگی، امری تاریخی است که به‌واسطه سیر تاریخ همواره دچار دگرگونی می‌شود و حتی در یک زمان مشخص نیز جوامع مختلف از سبک‌های مختلف زندگی برخوردار هستند.

چارچوب اصلی این مقاله بر این قیاس استوار است: مقدمه اول: اندیشه در پیوند

عمیق با سبک زندگی است. مقدمه دوم: زبان در پیوندی عمیق با اندیشه است. مقدمه سوم: زبان در پیوندی عمیق با سبک زندگی است. مسئله‌ای که در مقدمه اول و دوم و نیز نتیجه مطرح شد، از دیرباز دل‌مشغولی فکری اندیشمندان در سنت غربی و ایرانی - اسلامی بوده است. ما هریک از این موارد را جداگانه تحلیل خواهیم کرد و در این مسیر به نظریه‌های اندیشمندان سنت غربی و سنت ایرانی - اسلامی اشاره و آنها را بازاندیشی می‌کنیم.

### پرسش‌ها و فرضیه‌های تحقیق

بر اساس قیاسی که در بیان مسئله مطرح شد، فرضیه اصلی مقاله حاضر عبارت است از: میان زبان و سبک زندگی نسبتی همه‌جانبه وجود دارد. فرضیه‌های فرعی آن هم بدین قرار است: (۱) میان اندیشه و سبک زندگی رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. (۲) میان زبان و اندیشه رابطه‌ای معنادار برقرار است.

### پیشینه تحقیق

مسئله سبک زندگی از منظر رشته‌های مختلف، به‌ویژه پژوهشگران جامعه‌شناختی تحلیل شده است. درباره رابطه میان زبان و اندیشه نیز فیلسوفان به‌طور خاص تأملاتی داشته‌اند و در این جهت نوشته‌هایی اعم از کتاب و مقاله به زبان فارسی نگاشته شده است، ولی با توجه به بررسی‌های نگارندگان، درباره موضوع «چیستی رابطه میان زبان و سبک زندگی» کتاب یا مقاله‌ای در دست نیست.

### ضرورت و اهمیت تحقیق

سبک‌ها و صورت‌های زندگی از جنبه‌های گوناگون مسئله‌ای قابل تأمل شمرده می‌شوند و در این مسیر، عناصر و متغیرهای بسیاری برای تحقق و تعیین سبک زندگی نقش ایفا می‌کنند. این مقاله بر آن است تا به اهمیت بنیان‌های معرفت‌شناختی دخیل در تحقق سبک‌های زندگی و نسبت آنها با عناصر و متغیرهای زبانی اشاره کند.

### روش تحقیق

داده‌های این پژوهش به روش تحلیلی - تطبیقی بررسی می‌شوند. مراد از تحلیل در اینجا، تجزیه عناصر کلی به جزئی است؛ چنان‌که در قیاس - از جمله قیاس به‌کار رفته در این مقاله - نیز همیشه حرکت از امر و حکم کلی به سوی امر و حکم جزئی است. در تجزیه

به این معنا نیز یک حکم کلی به عناصر کوچک‌تر و جزئی‌تر تقسیم می‌شود و سپس هریک از این عناصر جزئی تا حد امکان به عناصر کوچک‌تر تجزیه می‌یابند. قید تطبیقی نیز در اینجا به مقایسه عناصر قیاس این مقاله در سنت غربی و ایرانی - اسلامی اشاره دارد که البته تجزیه و تحلیل و تطبیق متناظر با یکدیگر صورت می‌گیرد.

### مبانی نظری

همان‌گونه‌که پیش از این اشاره کردیم، این مقاله بر این قیاس استوار است که در مقدمه اول شناخت و معرفت‌شناسی با صورت و سبک زندگی در پیوندی همه‌جانبه است. در مقدمه دوم زبان و ساختارهای زبانی با شناخت و معرفت‌شناسی نسبتی عمیق دارد و سرانجام نتیجه اینکه: زبان و ساختارهای زبانی و صورت و سبک زندگی رابطه‌ای تنگاتنگ و دوسویه دارند. در این بخش ابتدا به تحلیل دو مقدمه خواهیم پرداخت و پس از آن رابطه موجود میان زبان و سبک زندگی را در نتیجه قیاس تبیین خواهیم کرد. ذیل هریک از این بخش‌ها نیز به ذکر نمونه‌هایی از سنت غربی و ایرانی - اسلامی خواهیم پرداخت.

#### مقدمه اول: اندیشه با سبک زندگی در پیوند است

موضوع این گزاره «اندیشه» است و محمول آن «سبک زندگی» است. در معرفت‌شناسی چند پرسش بنیادین وجود دارد: عناصر و متغیرهای دخیل در شناخت چیست؟ ذهن و عین به‌عنوان دو عنصر و متغیر بنیادین دخیل در فرایند شناخت، چه نسبتی با هم دارند؟ آیا چنان‌که ارسطو معتقد است، ذهن و عین به‌عنوان دو امر مستقل از هم، تنها در ساحت شناخت بر یکدیگر منطبق می‌شوند یا چنان‌که تجربه‌گرایانی نظیر لاک معتقدند، عین و جهان بیرون، ذهن را در ساحت شناخت تقرر می‌بخشند یا همچون ایدئالیست‌ها و سوژکتیویست‌هایی نظیر کانت و هگل این ذهن و درون‌مایه آن، یعنی اندیشه است که عین و جهان بیرون را تحقق می‌بخشد؟

البته وجه مشترک تمامی سنت‌های معرفت‌شناختی، تأکید بر پیوند عمیق میان ذهن و عین است و هیچ‌کدام بدون دیگری قادر نیست به تعین خویش بپردازد، ولی در سنت تاریخی معرفت‌شناسی، جریان سوژکتیویسم<sup>۱</sup> به‌عنوان جریان معرفت‌شناسی غالب خود

1. subjectivism

را تحمیل کرده است. سوپژکتیویسم معرفت‌شناختی صرفاً جریانی نبوده است که در دوره جدید با فیلسوفانی نظیر دکارت و برکلی شکل گرفته باشد، بلکه هم‌زمان با تکوین مفاهیم و دیدگاه‌های فلسفی از سوی فیلسوفان سופسطایی طرح شده است. این جریان با ظهور ایدئالیسم آلمانی و فیلسوفانی نظیر کانت، فیخته، شلینگ و هگل به اوج خود می‌رسد. سوپژکتیویسم در بنیاد جریانی است در برابر هرگونه دیدگاهی که ساختار ذهن را در شناخت ختنی یا منفعل می‌داند. کسانی همچون کانت و هگل معتقدند حتی تجربه به‌واسطه ذهن تکوین پیدا می‌کند. ذهن با عناصر و مقوله‌های خود داده‌های حسی پراکنده جهان خارج را قالب‌بندی و صورت‌بندی می‌کند. بنابراین، هیچ‌گاه با جهان خارج بماهو جهان خارج روبه‌رو نیستیم، بلکه آن از دریچه ذهن ما بر ما پدیدار می‌شود (هگل، ۱۳۹۰، ص ۶۶-۸۰؛ Kant, 1998, p347). اکنون ماهیت و حدود و ثغور خود جهان خارج چیست؟ جهان خارج به مفهوم کانتی آن به‌معنای تجربه‌به‌معنای عام آن است و مراد کانت صرفاً تجربه‌ای معطوف به شناخت علمی یا فلسفی نیست. تجربه آن چیزی است که انسان به‌مثابه تجربه زندگی و حیات خود درمی‌یابد. تجربه علمی و فلسفی ناظر و منتج از چنین تجربه عامی به نام «زندگی» است. این‌گونه ساختار ذهن ما شکل می‌گیرد و حدود و ماهیت زندگی ما را صورت‌بندی می‌کند.

به‌لحاظ محتوا نیز ذهن با نحوه تحقق زندگی گره خورده است. محتوا در اینجا به‌معنای سطح و میزان آگاهی است که صورت‌های گوناگون زندگی را به‌لحاظ عمق و گستره متحقق می‌کند. این دیدگاه محتوایی به ذهن و البته در نظر گرفتن وجه ساختاری و سوپژکتیو ذهن را بیشتر در اندیشه هگل می‌بینیم. هگل با تفسیری تاریخی از ذهن و عقل، آن را امری همواره در حال پیشرفت در راه رسیدن به آگاهی مطلق می‌داند. تنها از این مسیر است که ذهن به روح مطلق می‌رسد (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵-۱۱۶). به بیانی ساده‌تر، هر قدر آگاهی ما از جهان و زندگی بیشتر باشد، جهان و زندگی را به شیوه‌ای عقلانی‌تر و فربه‌تر تحقق خواهیم بخشید. این تحقق می‌تواند شامل ساحت‌های گوناگونی همچون اقتصاد، سیاست، علم، تغذیه، آداب فردی و اجتماعی و حتی اموری نظیر پوشش و لباس باشد. نقش ذهن و امکان‌های آن در تحقق و تکامل وجوه مختلف زندگی، مسئله مورد تأمل اندیشمندان سنت ما نیز بوده است. مولانا فراوان در آثارش به وجهی فلسفی از ماهیت ذهن سخن می‌گوید:

این جهان يك فکرت است از عقل کل

عقل کل شاه است و صورت‌ها رسل

عقل پنهان است و ظاهر عالمی

صورت ما موج یا از وی نمی

(مولوی، ۱۳۷۴، دفتر دوم، ص ۹۸۰)

هگل، فیلسوف ایدئالیست آلمانی اذعان داشته که ابیات بالا در شکل‌گیری اندیشه‌هایش اثر گذاشته است. او معتقد است عقل کلی جهان یا روح مطلق به‌مثابه خود تاریخ در ساحات‌های مختلف در جهت خودآگاهی هرچه بیشتر خویش تعیین پیدا می‌کند. این الگوی کلان نحوه تقرر جهان، به‌مثابه عقل به‌مثابه تاریخ در یک جامعه انسانی و حتی در یک فرد نیز مصداق پیدا می‌کند. زندگی یک انسان، آناتی از تحقق عقل وی به‌مثابه یک کل است؛ کلی که در ساحاتی متکثر خود را پدیدار می‌کند. این بیت مولانا که:

صورت ما موج یا از وی نمی

عقل پنهان است و ظاهر عالمی

با اندیشه هگل قابل جمع است. مولانا تأکید می‌کند که اندیشه آدمی جهان و زندگی‌اش را می‌سازد. ما آن‌گونه هستیم و زندگی می‌کنیم که اندیشه ما بدان‌گونه است.

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

ور بود خاری، تو هیمه گلخنی

گر گل است اندیشه‌تو گلشنی

(همان، دفتر دوم، ص ۲۷۷-۲۷۸)

خلاصه آنکه، به باور بیشتر فیلسوفان و اندیشمندان غربی و ایرانی - اسلامی، ذهن، هم به‌لحاظ ساختاری و فیزیولوژیکی و هم به‌لحاظ محتوایی و آگاهی به‌مثابه امری تاریخی همواره در حال پیشرفت و تکامل است و به‌عبارت دیگر، ظرف و مظروف توامان در حال پیچیده‌تر شدن و گسترده‌تر شدن است.

### مقدمه دوم: زبان با اندیشه در پیوند است

عبارت معروف ارسطو یعنی «انسان حیوان ناطق است» در حوزه‌های مختلف فکری نظیر فلسفه، منطق، جامعه‌شناسی، علم سیاست و... تأثیر گذاشته است. در منطق، ناطقیت را ویژگی ذاتی و ضروری انسان در مقابل حیوان دانسته‌اند. به بیانی دقیق‌تر، انسان حیوانی است که ویژگی ناطقیت دارد. ناطقیت و نطق را فیلسوفان ما در مسیر ترجمه آثار یونانی برابر «لوگوس»<sup>۱</sup> آوردند. واژه لوگوس، با دیگر واژگان در اندیشه یونانی هم‌رتبه نیست.

1. logos

لوگوس به مثابه ساختاری مفهومی است که هم صورت اندیشه را می‌نمایاند و هم محتوای آن را. براین اساس، تعبیر هریک از اندیشمندان از این واژه، ماهیت اندیشه‌شان را نشان می‌دهد. برای نمونه، فیلسوفان پیشاسقراطی نظیر هراکلیتوس، تعبیری جهان‌شناختی از این واژه به دست می‌دهند (صفوی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳). از نظر هراکلیتوس، لوگوس همچون آتشی جهانی است که هستی را قوام می‌بخشد و تغییرات و شدن‌های مدام را در هستی رقم می‌زند. برخلاف هراکلیتوس، پارمنیدس تعبیری وحدت‌گرایانه از این مفهوم دارد. در نظر او، تمامی تغییرات و تحولات ظاهری در طبیعت، در انقیاد سکون منطقی در جهان به مثابه لوگوس و به مثابه امری واحد، تغییرناپذیر جلوه می‌کند.

این واژه نزد فیلسوفان سوفسطایی، همچون پروتاگوراس و زنون در ساحتی معرفت‌شناختی معنا می‌یابد. فیلسوفان سوفسطایی نه تنها مؤسسان منطق به معنای امروزی آن، بلکه مؤسسان بسیاری از حوزه‌های دیگر دانش، نظیر روان‌شناسی، معرفت‌شناسی، بلاغت و سخنوری، دستور زبان و فلسفه حقوق، و ناقد سیاست معطوف به حاکمان مسلط و پدیدآورنده طرز بدیع در آموزش و پرورش بودند. اما در اینجا برای ما نکته مهم این است که نخستین بار لوگوس، هم به معنای زبان و هم به معنای عقل در اندیشه نقادانه سوفسطاییان مطرح شد. فیلسوفان سوفسطایی نخستین فیلسوفانی بودند که رویکردی معرفت‌شناختی راجع به خود معرفت اتخاذ کردند؛ چنان‌که تأمل درباره ذهن، آنها را به ساختار و نحوه عملکرد آن کشانده است. آنان دریافتند ذهن دارای دو وجه ازهم‌ناگسستی است: اندیشه و زبان. منطق دانشی بود که تأمل راجع به این دو وجه را برای سوفسطاییان برآورده می‌ساخت؛ جایی که زبان و اندیشه در پیوندی عمیق، هویت ما را به مثابه حیوان ناطق قوام می‌بخشید.

در سنت ما نیز فیلسوفان و اندیشمندان آغازین درباره ماهیت اندیشه و قلمرو آن بحث کرده‌اند. آنها همچنین دریافتند زبان و اندیشه، رابطه‌ای ضروری و بنیادین دارند و بنابراین، در منطق از الفاظ نیز بحث می‌کردند. فارابی که از بنیان‌گذاران فلسفه در حوزه تمدن اسلامی شمرده می‌شود، در احصاء العلوم بخش مستقلی را به «علم زبان» اختصاص داده است. اهمیت و نقش زبان را نزد وی از این نظر می‌توان دریافت که علم مستقلی را برای پژوهش درباره زبان در نظر گرفته است. افزون بر آن، در کتاب خود در تقسیم‌بندی علوم، علم زبان را به عنوان علمی بنیادین پیش از علم منطق قرار داده است. فارابی در



بخش دوم کتاب خویش به «علم منطق» پرداخته، موضوع این علم را دو چیز می‌داند: معقولات، از نظر دلالت الفاظ بر آنها و الفاظ، از لحاظ دلالتشان بر معقولات. او در شرح این مسئله اشاره می‌کند که تفکر و نظرورزی فرایندی است از شکل‌گیری مفاهیم تا تحقق آنها در ساحت زبان. از این رو، علم منطق به دلیل پیوند عمیق میان اندیشه و زبان، باید همواره درباره زبان و الفاظ تأمل کند. وی در ایضاح این مسئله نطق را به نطق درونی و نطق بیرونی تقسیم می‌کند. نطق درونی همان معقولات و نطق بیرونی، زبان یا الفاظ است (فارابی، ۱۳۴۸، ص ۵۹).

همان‌طور که در مقدمه اول گفتیم، در جای‌جای آثار مولوی توجه به نقش بنیادین ساختار ذهن و اندیشیدن تأکید شده است. افزون بر آن، او از اهمیت زبان و نسبت آن با اندیشه غافل نبوده است. مولوی در فیه مافیه در شرح این بیت مثنوی «ای برادر تو همان اندیشه‌ای / مابقی تو استخوان و ریشه‌ای» اشاره می‌کند که مراد من از اندیشه، صرفاً از اندیشه به معنای متعارف آن نیست. او در اینجا عبارت مشهور ارسطو را که «انسان حیوان ناطق است» نقل می‌کند تا ضمن آن مقصود خویش را بهتر بازگو نماید. وی ناطقیّت را امری ورای اندیشه می‌داند. به بیان او، کلام یا سخن، بنیاد این اندیشه است. وی کلام و سخن را به آفتابی تشبیه می‌کند که با اینکه منبع و منشأ نور و گرماست، چشم‌ها از حضورش غافل‌اند. کلام و سخن امری فراتر از حرف و صوتِ صرف، و خود منشأ اندیشه و حرف و صوت است:

کلام همچون آفتاب است. همه آدمیان گرم و زنده ازویند و دایماً آفتاب هست و موجودست و حاضرست و همه ازو دایماً گرم‌اند؛ الا آفتاب در نظر نمی‌آید و نمی‌دانند ازو زنده‌اند و گرم‌اند. چون به واسطه لفظی و عبارتی خواهی شکر خواهی شکایت خواهی خیر خواهی شر. گفته آید، آفتاب در نظر آید، همچون که آفتاب فلکی که دایماً تابان است، اما در نظر نمی‌آید، شعاعش تا بر دیواری نتابد همچنان که تا واسطه حرف و صوت نباشد، شعاع آفتاب سخن پیدا نشود (مولوی، ۱۳۷۸، ص ۴۴۱).

بهاء ولد، پدر مولانا در معارف درباره رابطه ذهن و زبان سخن گفته، در برجسته‌کردن نقش زبان و اینکه الفاظ بر اندیشه مقدم‌اند، حتی از سپیر و وورف و ویگوتسکی پیشی می‌گیرد. او در عبارتی می‌گوید: «حقیقت مردم همه سخن است؛ یعنی هرکس به سخنش معلوم می‌شود». وی تأکید می‌کند که از ذهن تا دهن فاصله‌ای بسیار است. به عبارت دیگر، فرایندی طولانی باید طی شود تا مفهومی محض ملبس به جامه لفظ و صوت گردد:

باز می‌دیدم که آخرت و بهشت و دوزخ و ملائکه و شیاطین و ملک مختلف و عرش و کرسی و عشق و محبت این همه بواطن خلقان است و رنگ دل‌هاست که هرکسی را رنگی دیگر است و عالم او دیگر است، و هرکسی را اندیشه است، اما از اندیشه تا سر زبان ولایتی است دورودراز، یکی دروازه آن ذهن است و یک دروازه آن دهن است و زبان، یک دربان دل است، آنجا که اندیشه برآید و یک دربان است اینجا که از دهن برآید و اندیشه را هم مشرق است و هم مغرب است... و دوری آن بی‌حد است و به یک طرفه العین به سر زبان می‌رسد (بهاءالدین ولد، ۱۳۸۲، ص ۸۸).

### نتیجه: زبان با سبک زندگی در پیوند است

تاکنون کوشیدیم دو مقدمه قیاس را به وجهی تحلیلی - توصیفی تبیین کنیم. به لحاظ صوری - که البته یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های قیاس است - می‌توان نتیجه گرفت که زبان با سبک زندگی در ارتباطی وثیق است. اما شایسته است به لحاظ محتوا و ماده نیز درباره این ارتباط و پیوند سخن بگوییم.

همان‌طور که در تبیین مقدمه اول گفتیم، ساختار زندگی هر انسان و جامعه، بر بنیاد ماهیت و کیفیت معرفت‌شناختی آن تکیه دارد. اندیشه‌ها و باورهای هر فرد و اجتماع، صورت و سبکی از زندگی مختص به خود رقم می‌زنند. اما در مقدمه دوم ملاحظه کردیم که خود این شناخت و معرفت‌شناسی به نحوه تکوین زبان وابسته است. ما برای تبیین شناخت و کارکردهای ذهن و نحوه تعیین آن ناگزیریم در فرایند شکل‌گیری زبان تأمل کنیم. به نظر می‌رسد آنها به لحاظ تحلیلی، یا در مقام اثبات امری یکپارچه‌اند و به لحاظ تحقق و عینیت یا در مقام ثبوت دو امر جدا از هم هستند. فیلسوفان و اندیشمندان از دیرباز تا به امروز از چشم‌اندازهای مختلف درباره نسبت زبان و سبک زندگی و البته نسبت آنها با اندیشه تأمل کرده‌اند. افلاطون و هایدگر دو چهره برجسته اندیشه‌ورزی در این عرصه هستند.

در طبقه‌بندی زیر، بیان افلاطون را درباره دو خط موازی ساحت‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، به زبان‌های متناظر با هر ساحت بسط داده‌ایم. در این جهت که می‌توان نظریه زبانی منطوقی در اندیشه‌های افلاطون را نیز صورت‌بندی کرد. مطابق با چهار مرحله هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، چهار مرحله زبانی نیز وجود دارد. پایین‌ترین و دون‌ترین نحوه تحقق زبان، زبان شعری و هنری است. این وجه از زبان حتی پایین‌تر از

زبان روزمره و متعارف قرار دارد؛ چراکه این زبان به‌واسطه ساختارهای دروغین متشکل از آرایه‌های ادبی از توصیف امر واقع فاصله بیشتری می‌گیرد. او در رساله گرگیاس اشاره می‌کند «اگر از شعر، وزن و قافیه و آهنگ را بردارند، آیا جز سخن عادی چیزی باقی می‌ماند؟» (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۱۹). برای رسیدن به مرتبه‌ای از زبان که بتوان با آن ذات و جوهر اشیا را توصیف کرد، باید ابتدا زبان منطق و ریاضی را فراگرفت و سپس از آنجا به مرتبه زبان فلسفی و دیالکتیکی رسید.

مراتب شناخت	مراتب هستی	مراتب زبان
علم	ایده‌ها	زبان فلسفی و دیالکتیکی
استدلال علمی مبتنی بر فرضیات	موجودات ریاضی	زبان منطقی و ریاضی
عقیده و باور	اشیای محسوس	زبان روزمره و متعارف
پندار و خیال	تصاویر و سایه	زبان شعری و هنر

افلاطون بر اساس این رویکرد عمیق فلسفی مبتنی بر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، آن را به قلمرو زندگی عینی و اجتماعی نیز گسترش می‌دهد. هایدگر در هستی و زمان - همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید - در آغاز بر آن است که از هستی و زمان به معنای عام آن سخن بگوید، ولی پس از صفحاتی چند، به بحث از «دازاین»<sup>۱</sup> و استلزامات آن می‌پردازد. این امر بدین لحاظ است که دازاین شایسته پرسش از هستی برای رسیدن به کنه آن است. هیچ شیء و موجود دیگری حتی انسان‌هایی که به ساحات دازاین درنیامده‌اند، چنین ویژگی‌هایی ندارند. اما این پرسشگری به‌واسطه تأمل در ساحاتی ظهور پیدا می‌کند که هایدگر آنها را اگزیزتانس‌های دازاین می‌نامد. تحقیق درباره این اگزیزتانس‌ها برای رسیدن به فهمی عمیق از دازاین ضروری است. هستی با همه آشکارگی پدیده‌شناختی‌اش، به‌واسطه غفلت از آن برای آدمیان تعیین ندارد. دازاین با بازخوانی وجوه اگزیزتانس‌های انضمامی‌اش، زمینه را برای رسیدن به مقام تعیین هستی بی‌تعیین فراهم می‌آورد.

عنوان کتاب هستی و زمان نیز با تأویل ما، از تعیین هستی بی‌تعیین توسط دازاین و

1. Dasein

اگزستانسیال‌های او همخوانی دارد. وجه تاریخی خود هستی است که تداوم و یکپارچگی آن را به مثابه امری واحد تضمین می‌کند. زمان امری است که آنات متوالی تعیین هستی را معنا می‌بخشد.

اگزستانسیال‌های سه‌گانه مکان‌مندی، زمان‌مندی، و زبان‌مندی آنات پی‌درپی تعیین یافتن هرچه بیشتر هستی است. اضافه‌دا «Da» به زاین «Zein» به زعم ما در جهت تبیین این مسئله است. «دا» در زبان آلمانی، پیشوند اشاره به معنای آنجا یا اینجا است. زاین هم به معنای هستی است. دازاین یعنی آنجا هستی؛ یعنی انسان می‌تواند به مرتبه‌ای برسد که هستی عام و بی‌تعیین در آن متعین و قابل اشاره شود.

به زعم هایدگر، فرایند به کسوت دازاین درآمدن با تحقق کامل وجوه اگزستانسیال او امکان‌پذیر است. از آنجا که «یافت حال» و «فهمیدن» از سوی دازاین، اگزستانسیال‌های بنیادینی هستند که هستی در ساحت آنجا قابل اشاره می‌شود، ولی این یافت حال و فهمیدن با صورت بیانی پیدا کردن به عینیت خود نزدیک می‌شود (هایدگر، ۱۳۸۹، ص ۲۱۴). یکی از کانون‌های توجه هایدگر «تأویل» است؛ مقوله‌ای که باید در اینجا جست‌وجو کرد و خود هایدگر هم به این مسئله اشاره می‌کند: «در فهمیدن امکان تغییر، یعنی تخصیص چیز فهمیده شده نهفته است» (همانجا). پس تأویل در اندیشه هایدگر، تعیین تازه‌ای از امر متعین پیشین است. به لحاظ هستی‌شناختی، دازاین تأویلی از هستی است. دازاین برای ظهور هرچه بیشتر این تعین، در فرایندی هستی‌شناختی از یافت حال و فهمیدن به تعین در قالب «صورت بیانی» یافتن سوق می‌یابد. گفتار تعین بیشتر این صورت بیانی است. از این روست که «شالوده اگزستانسیال - اونتولوژیک زبان گفتار است» (همانجا). هایدگر فرایند فراشد از یافت حال دازاین تا گفتار را چنین توصیف می‌کند: «فهم‌پذیری یافت حال‌مندانه در - جهان - هستن خود را به مثابه گفتار بیان می‌کند» (همانجا).

هایدگر درباره تمایز انسان از دیگر موجودات در نامه‌ای در باب اومانیزم، به مسئله صاحب زبان بودن انسان اشاره می‌کند. این تلقی از زبان، صرفاً نظریه‌ای در راستای فلسفه‌های مرسوم درباره زبان نیست، بلکه در اینجا زبان به مثابه اصیل‌ترین و نهایی‌ترین اگزستانسیال دازاین مورد نظر است. عبارات استعاره‌ای هایدگر نظیر «زبان خانه هستی است»، «انسان با سکونت در آن خانه، هستی می‌یابد» و «او در این خانه به حقیقت هستی

گره خورده و در این خانه است که او نگهبان هستی است» (همو، ۱۹۷۷م، ص ۲۱۳) به فرایند برون ایستادن برای رسیدن به وجه اصیل خود در ساحت دازاین اشاره دارد. دازاین نیز به همین منظور ناگزیر است به واسطه زبان و در قالب گفتار خود را متجسد کند و این‌گونه برون از خویش ایستاده است. هایدگر در پیشگفتار کتاب متافیزیک چیست؟ بحثی را آغاز می‌کند در اینکه رابطه متفکر با شاعر چگونه است و ماهیت و نحوه ظهور هر کدام چیست؟ (همو، ۱۳۸۵، ص ۲۰۷-۲۰۸)

در آنجا اشاره می‌کند که متفکر، هستی را در ساحت زبان تعیین می‌بخشد و شاعر چونان مواجهه آغازین انسان با جهان و اشیا آنها را نام می‌نهد. به واسطه این نام نهادن است که جهان و هستی ردای مقدس هستی را می‌پوشند. اشاره هایدگر در این پیگفتار به امر مقدس (das helge/the hol) ناظر به این وجه شاعری است که شاعر را شایسته تقرر بخشی هستی از طریق تکوین زبان و کلمات می‌کند. متفکر نیز همچون شاعر، ویژگی در مسیر تکوین زبان اندیشیدن درباره جهان و اشیا را ممکن می‌سازد. اندیشه به واسطه بافت‌هایی از زبان و کلمات جسمانیت می‌یابند. این افعال مشترک است که متفکر و شاعر را در ساحت سبک و صورت سبک زندگی به هم گره می‌زند.

درباره نسبت میان زبان و سبک زندگی، افزون بر فیلسوفان، جامعه‌شناسانی نظیر باسیل برنشتاین نیز سخن گفته‌اند. او با تقسیم زبان به زبان طبقه کارگر و زبان طبقه متوسط، تلقی مارکسیستی را از «طبقه اجتماعی» محور کار خویش قرار داده است. به زعم برنشتاین، طبقات مختلف اجتماعی ساختارهای زبانی مختلفی دارند. نقطه عزیمت برنشتاین در طرح این نظریه، نقد آموزش و پرورش در ساحتی جامعه‌شناختی بوده است. به باور وی، مدرسه به مثابه نهادی اجتماعی از الگوی زبانی طبقه متوسط پیروی می‌کند و الگوی زبانی طبقه کارگر در چرخه گفتمان زبانی مدارس به کار گرفته نمی‌شود. زبان طبقه متوسط از یک الگوی علی - معلولی پیروی می‌کند؛ در مقابل، زبان طبقه کارگر، زبانی دستوری - تجویزی است (شارع‌پور، ۱۳۸۷، ص ۸۰-۸۲). در زیر نمونه‌ای از گفت‌وگوی روزمره یک خانواده «طبقه متوسط» را ملاحظه می‌کنیم:

کودک: این عروسک را برای من بخر.

مادر: الان امکان خریدش نیست.

کودک: خواهش می‌کنم. من خیلی از این عروسک خوشم آمده است.

مادر: اتفاقاً عروسک زیبایی است، اما این ماه پول کافی برای خرید آن نداریم.  
 کودک: پس کی می‌خری؟  
 مادر: اگر ماه بعد چنین امکانی بود، حتماً می‌خریمش.

گفت‌وگوی بالا گفت‌وگویی منطقی و علی - معلولی است که در آن، کودک به‌عنوان طرف گفت‌وگوی صاحب تشخیص و جایگاه زبانی و اجتماعی لحاظ می‌شود که حتی اگر خواسته‌هایش نیز برآورده نمی‌شود، علت آن با جزئیات و آرامش کامل ذکر می‌گردد. اما در الگوی زبانی طبقه فرودست، به‌جای ذکر علت و دلیل انجام اعمال، والدین با تصمیمی یک‌طرفه، با فرزندان خویش مواجهه‌ای سلبی دارند. در زیر نمونه‌ای از این گفت‌وگو را مشاهده می‌کنید:

پدر: دختر برو بخواب.

دختر: نه، می‌خوام تلویزیون نگاه کنم.

پدر: چنین حقی نداری.

دختر: چرا؟

پدر: گفتم خاموش کن.

دختر: نه.

پدر: همین که گفتم. با من بحث نکن؛ وگرنه تنبیهت می‌کنم.

البته مراد برنشتاین این است که مدرسه الگوی زبانی طبقه متوسط را به‌کار می‌گیرد. کودکان این طبقه نیز در چرخه قدرت‌های اجتماعی خود را در شمار طبقات فرادست اجتماعی تثبیت می‌کنند، ولی برعکس، مدرسه، کودک تعلیم‌یافته طبق الگوی زبانی طبقه کارگر را، نه به ساختار زبانی خویش راه می‌دهد و نه ساختار زبانی وی را ارتقا می‌بخشد. به هر ترتیب، می‌بینیم ساختارهای زبانی بر بنیاد ساختارهای فکری استوارند و به تحقق گونه‌ای زندگی مختص به خود می‌انجامند.

روان‌شناسان نیز به‌طور دامنه‌داری درباره نسبت میان زبان و سبک زندگی اندیشه‌ورزی کرده‌اند. از جمله نخستین آنها، کسانی همچون ویگوتسکی<sup>۱</sup>، سپیر<sup>۲</sup> و وورف<sup>۳</sup> هستند. البته این روان‌شناسان بیشتر تحت تأثیر فیلسوفانی نظیر هردر بودند. کسانی

1. Vygotsky  
 2. Sapir  
 3. Whorf

چون هر دو با تأکید بر ارتباط میان زبان و شناخت، آنها را اموری نسبی می‌دانستند که در ساحت تحقق با تغییر صورت‌های زندگی تغییر می‌کردند یا خود موجب تحقق صورت‌های زندگی متکثر می‌شدند. آنها نخستین قدم‌های نظریه زبانی نسبی‌گرا و تاریخی را در مقابل زبان‌شناسی راسیونالیستی برداشتند (Penn, 1972, p53) و یگوتسکی با طرح نظریه در پیوند بودن اندیشه و زبان، در برابر کسانی همچون فروید قرار می‌گیرد. به عقیده یگوتسکی، ذهن امری همیشه در حال دگرگونی است و این‌گونه نیست که در سن خاصی دگرگونی ذهن متوقف شود (یگوتسکی، ۱۳۷۱، ص ۶۱). یگوتسکی تغییرات زبانی را علت اصلی تغییرات ماهوی ذهن می‌داند (همان، ص ۸۲). به عبارتی مبسوط‌تر، تغییرات زبانی به تغییرات ذهنی خواهد انجامید و به تبع این تغییرات، صورت و نوع زندگی نیز متحول می‌شود (همو، ۱۳۶۹، ص ۲۳-۳۹). سپیر و وورف نیز پروژه یگوتسکی را با دقت بیشتری پی می‌گیرند.

سپیر در تحلیل ساختارهای زبان قبایل بومی آمریکا که در قالب کتابی با عنوان زبان در سال ۱۹۲۱ میلادی به چاپ رساند، همانند برنشتاین از دو گونه ساختار زبانی نام می‌برد: در اندیشه وی زبان وحشیان با زبان فرهنگ‌های برتر به یک اندازه از لایه‌های ساده و پیچیده تشکیل شده‌اند (Sapir, 1973, p167-250). سپیر بر اساس تحقیقات خود نتیجه می‌گیرد این زبان‌های مختلف ساختارهای مفهومی متفاوتی دارند و به پارادایم‌های فکری و زیستی متفاوتی نیز انجامیده‌اند (چپمن، ۱۳۸۴، ص ۲۶۱-۲۶۲). وورف، شاگرد سپیر نیز مطالعات استاد خویش را پی گرفت. ساختارهای زبانی و ساختارهای زندگی در پیوندی این‌همان با یکدیگر هستند. او «زبان هوپی»<sup>۱</sup> یکی از زبان‌های قبایل بومی آمریکا را برای مطالعه برگزید (Whorf, 1978, p102-111) و به این نتیجه رسید که نحوه توصیف و بیان وقایع عینی و رویدادهای زندگی در زبان هوپی با زبانی نظیر زبان انگلیسی به‌طور چشمگیری متفاوت است (Ibid, p103). از جمله مهم‌ترین این تفاوت‌ها نبودن ساختاری دستوری برای توصیف زمان است. به باور وورف، این یک نقیصه برای زبان هوپی نیست، بلکه در ساختار زبان هوپی تقابل زبان و مکان برای توصیف زندگی انسان در جهان کارایی ندارد و به‌جای آن از تقابل ظاهر و تظاهر برای توصیف زمان حال و آینده

1. Hopi

استفاده می‌شود. ظاهر شده<sup>۱</sup> نمادی از امر محسوس و متحقق مانند زمان حال، و ظاهر شدنی<sup>۲</sup> نمادی از امری انتزاعی و نامحسوس و نامتحقق مانند آینده است (Ibid, p104-105). وورف در ادامه تأکید می‌کند که به واسطه زبان و واژه‌هاست که زندگی و جهان را مقوله‌بندی و طبقه‌بندی می‌کنیم. وی برای تبیین بیان خود، واژه snow به معنای برف را مثال می‌زند. او بر این باور است نقشی که برف در زندگی اسکیموها دارد، با نقش آن در زندگی یک انگلیسی‌زبان متفاوت است. اسکیموها شبکه‌ای از واژه‌های گوناگون برای توصیف حالات بی‌شمار بارش برف به کار می‌گیرند؛ درحالی‌که یک انگلیسی‌زبان تنها با واژه snow بارش برف را توصیف می‌کند و اگر از واژه‌های دیگری نیز استفاده می‌کند، ساختاری کلی دارند. وورف نتیجه می‌گیرد تفاوت‌هایی این‌چنین به تفاوت در نحوه شناخت و فهم تحقق جهان و زندگی خواهد انجامید. هوپی‌زبانان درک و فهم متفاوتی از زندگی و جهان در مقایسه با انگلیسی‌زبانان دارند. تفاوت در زبان، تفاوت در زندگی را نیز سبب می‌شود (Ibid, p210).

همان‌طور که در مقدمه اول و دوم مشاهده کردیم، نسبت اندیشه و سبک زندگی و نسبت زبان با اندیشه، نسبتی همه‌جانبه است. مولانا در ابیاتی درباره زبان و نقشش در زندگی روزمره سخن گفته است. زبان نه تنها در ساحتی معرفت‌شناختی زندگی ما را متحقق می‌کند، بلکه از کارکردهایی اجتماعی و روان‌شناختی نیز برخوردار است و گاهی نیز آسیب‌هایی فردی و اجتماعی را دامن می‌زند.

ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی      ای زبان هم رنج بی‌پایان تویی  
هم صغیر و خدعه مرغان تویی      هم انیس وحشت و هجران تویی

(مولوی، ۱۳۷۴، دفتر اول، ص ۱۷۰۲-۱۷۰۳)

## نتیجه‌گیری

در سراسر این مقاله سه بخش اندیشه، زبان و زندگی به عنوان یک عین مورد تأمل قرار گرفته است. از نخستین اندیشمندان تا اندیشمندان زمانه ما، شناخت این سه وجه را برای شناخت انسان ضروری دانسته‌اند. علوم مختلف چه به تنهایی یا با پل زدن به یکدیگر، در صدند ماهیت هریک از این وجوه را به تنهایی و نیز ارتباط آنها را با یکدیگر بررسی

1. manifested  
2. manifesting



کنند. نتایج چنین تحقیقاتی ماهیت فردی و اجتماعی انسان را آشکارتر خواهد کرد. ذهن یک انسان از بدو تولد در ساحت و زمینه‌ای بیرونی در درون اجتماع به تحقق خویش می‌پردازد، ولی واسطه ذهن به‌عنوان امری این‌چنین مجرد و انتزاعی و جهانی بیرونی و زندگی به‌عنوان امری عینی و انضمامی چه می‌تواند باشد؟ دیدیم که قریب به اتفاق اندیشمندان این نقش واسطه را به زبان اختصاص دادند. زبان از یک‌سو امری وابسته به ذهن و از سوی دیگر، امری متحقق در بیرون و عین است. در مجموع، هم اندیشمندان سنت غربی و هم اندیشمندان سنت اسلامی با این مسئله موافق‌اند. در این نظر در شناخت فرهنگ و تمدن خویش به‌مثابه یک کل و ارتباط آن با فرهنگ و تمدن غربی، باید این سه وجه مرتبط با یکدیگر را به‌طور هم‌زمان در نظر داشت.

## منابع

۱. افلاطون (۱۳۸۰). مجموعه آثار افلاطون (ج ۲). ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی.
۲. بهاءالدین ولد، محمدبن حسین (۱۳۸۲). معارف (ج ۱). مصحح فروزانفر. تهران: طهوری.
۳. چپمن، شیوان (۱۳۸۴). از فلسفه به زبان شناسی. ترجمه حسین صافی. تهران: گام نو.
۴. شارعپور، محمود (۱۳۸۷). جامعه شناسی آموزش و پرورش. تهران: سمت
۵. فارابی، محمدبن محمد (۱۳۴۸). احصاء العلوم. ترجمه حسین خدیو جم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۶. صفوی، کورش (۱۳۸۶). زبان شناسی و ادبیات (تاریخچه چند اصطلاح). تهران: هرمس.
۷. مولوی، جلال الدین محمدبن محمد (۱۳۷۴). مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکسون. تهران: نشر علمی.
۸. ویگوتسکی، لی یف سمیونوویچ (۱۳۷۱). اندیشه و زبان. ترجمه حبیب الله قاسم زاده. تهران: فرهنگان.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). ذهن و اجتماع رشد فرایند عالی ذهن. ترجمه رویا منجم. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۱۰. هایدگر، مارتین (۱۳۸۹). هستی و زمان. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: نشر نی.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). متافیزیک چیست؟ ترجمه سیاوش جمادی. تهران: ققنوس.
۱۲. هگل، گئورگ ویلهلم فردریش (۱۳۹۰). پدیدارشناسی جان. ترجمه باقر پرهام. تهران: کند و کاو.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت. تهران: شفیعی.
14. Heidegger, Martin(1977) *Basic writings: From Being and time (1927) to The task of thinking (1964)*. edited by David Farrell Krell. Harpersafrancisco.
15. Kant, Immanuel (1998). *Critique of Pure reason*. Translated and edited by paul Guyer , Allen w. wood. U.S.A.: Cambridge.

16. Penn, Julia M. (1972) *Linguistic Relativity Versus Innate Ideas* ,The Origins Of The Sapir-Whorf Hypothesis In German Thought. Paris:Mouton
17. Sapir, Edward. (1973) *Selected Writing Of Language, Culture And Personality*. Edit: David G. Mandelbaum. London: university Of California PRESS.
18. Whorf, Benjamin Lee (1978). *Language ,Thought And Reality*. Selected Writings. Edit John B Caroll. Cambridge: The M.I.T. Press.